



پویشگران آینده امیدبخش

گزارش سیاستی

عزت، ذلت و سیاست روایت

تأملی بر برسازنی داخلی تفاهم‌نامه‌ی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا

آترین اسکندری

۲۸ خرداد ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

باسمه تعالی

در میانه‌ی روزهایی که اخبار مربوط به تفاهم‌نامه میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، مفاد آن و چشم‌اندازهای مبهمش، صدر گفت‌وگوهای عمومی را در اختیار گرفته است، یک پرسش مغفول می‌ماند که اهمیت آن دست‌کمی از مفاد فنی توافق ندارد: این تفاهم در فضای داخلی چگونه «روایت» خواهد شد؟ تجربه‌ی یک دهه‌ی گذشته به ما می‌آموزد که سرنوشت یک توافق دیپلماتیک تنها در متن آن، در پیوست‌های فنی و در سازوکارهای راستی‌آزمایی رقم نمی‌خورد؛ بخش بزرگی از آن در میدان معنا، در رسانه‌ها و در نزاع بر سر چارچوب‌بندی افکار عمومی تعیین تکلیف می‌شود. طرفه آنکه حتی اگر توافقی به واقع نیز منافع آنی و آتی نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران را حفظ نماید ممکن است برسازای روایت تحقیرآمیز از آن شود.

مدعای این یادداشت روشن است: اگر نخبگان و نهادهای اثرگذار کشور مراقبت نکنند، بار دیگر و درست همچون آنچه پس از برجام رخ داد، روایتی از «ذلت» بر حول یک دستاورد دیپلماتیک ساخته خواهد شد. روایتی که نه از واقعیت میز مذاکره، بلکه از منطق رقابت‌های داخلی و گاه از همسویی ناخواسته با منافع رقبای منطقه‌ای کشور تغذیه می‌کند.

درس ناتمام برجام

برای فهم اوضاع خطیر کنونی باید به عقب بازگشت. توافق جامع اقدام مشترک، فارغ از داوری درباره‌ی موفقیت‌ها و کاستی‌هایش، از همان روزهای نخست به میدان یک جنگ روایت بدل شد. در یک‌سو روایتی قرار داشت که برجام را پیروزی دیپلماسی مقتدر و تثبیت حق هسته‌ای می‌خواند و در سوی دیگر روایتی که آن را نماد عقب‌نشینی، اعتماد ساده‌لوحانه و حتی تحقیر ملی بازنمایی می‌کرد. نکته‌ی تأمل‌برانگیز آن است که بخشی از پرکارترین سازندگان روایت دوم، نه رسانه‌های بیگانه، بلکه تریبون‌های داخلی و به‌طور مشخص بخش‌هایی از صداوسیما بودند. تصویری که از برجام در ذهن بخشی از افکار عمومی نشست، کمتر محصول مفاد توافق و بیشتر بر ساخته‌ی مجموعه‌ای از بازنمایی‌های تحقیرآمیز بود. بازنمایی‌هایی که در خدمت صف‌بندی‌های جناحی به کار گرفته شدند.

پیامد این برسازای صرفاً نمادین نبود. وقتی یک توافق در ذهن جمعی با داغ «ذلت» مهر می‌خورد، سرمایه سیاسی لازم برای دفاع از آن، پایبندی به آن و بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی‌اش فرو می‌پاشد. روایت ذلت، توافق را پیش از آنکه شرکای بین‌المللی نقضش کنند، از درون تهی می‌کند. از این منظر، آنچه برجام را آسیب‌پذیر ساخت، تنها خروج یک‌جانبه‌ی واشینگتن نبود، خلأ پشتیبانی گفتمانی داخلی نیز زمین را برای آن خروج هموار کرده بود.

عزت و ذلت همچون امری برساختی

در پس این بحث، یک مفروض نظری نهفته است که باید آشکارش کرد: مفاهیمی همچون «عزت» و «ذلت» در روابط بین‌الملل، تا حد قابل اعتنایی برساختی‌اند. بیان گزاره نافعی واقعیت موازنه‌ی قدرت یا نادیده‌گرفتن دستاوردها و امتیازدهی‌های عینی و ملموس نیست. بلکه به این معناست که تفسیر یک رخداد واحد به‌مثابه‌ی سربلندی یا سرافکندگی، امری از پیش تعیین‌شده و طبیعی نیست، بلکه حاصل فرایندی از معنابخشی، مقایسه و چارچوب‌بندی است. ادبیات جدید در حوزه‌ی «منزلت» و «امنیت هستی‌شناختی» دولت‌ها بر همین نکته پا می‌فشارد: آبرو و حیثیت یک ملت، کالایی نیست که در متن یک سند ذخیره شده باشد؛ بلکه پیوسته در روایت‌ها بازتولید، بازتوزیع یا تخریب می‌شود.

اگر این مقدمه را بپذیریم، آنگاه مسئولیت بازیگران داخلی دوجندان می‌شود. همان رخدادی که می‌تواند به‌مثابه ایستادگی یک ملت و واداشتن طرف مقابل به پای میز مذاکره روایت شود، با چرخشی در زاویه‌ی دید و انتخاب واژگان، می‌تواند به نشانه‌ی شکست بدل گردد. تفاوت میان این دو، نه در واقعیت بیرونی، بلکه در دستگاه روایت سازی و روایتگری نهفته است. به بیان دیگر، ذلت‌سازی یک «انتخاب» است، نه یک «واقعیت». و درست به همین دلیل، می‌توان و باید در برابر آن ایستاد.

آنچه تا اینجا بر میز نشست است

پیش از آنکه به راهبرد پیش رو بپردازیم، انصاف حکم می‌کند که وضعیت کنونی را با واقع‌بینی بازخوانی کنیم. آنچه از مفاد در دست بررسی به بیرون درز کرده، حکایت از آن دارد که گفت‌وگوها بر سه محور تنگه‌ی هرمز، برنامه‌ی هسته‌ای و موضوع غرامت متمرکز بوده است. بر پایه‌ی گزارش‌ها، چارچوب مقدماتی مورد بحث شامل تمدید آتش‌بس، برچیده‌شدن تدریجی محاصره‌ی دریایی بنادر ایران، امکان فروش آزادانه‌ی نفت و گشایش مذاکره بر سر رفع تحریم‌ها در یک بازه‌ی شصت‌روزه بوده؛ در برابر، پرونده‌های دشوارتر همچون سطح غنی‌سازی و ذخایر اورانیوم به دور بعدی گفت‌وگوها موقوف شده است. هم‌زمان، مقامات ارشد کشور تأکید کرده‌اند که این مسیر با اذن بالاترین مرجع تصمیم‌گیری و بر بنیاد حفظ منافع ملی پی گرفته می‌شود و مقامات عالی‌رتبه نظام به شمول مقام معظم رهبری مطلع از جزئیات امور بوده و هستند.

کلان‌تصویر روشن است: کشوری که ماه‌ها در معرض فشار نظامی و تنش تمام‌عیار قرار داشت، توانسته است بخشی از دستاوردهای میدانی خود را به امتیازهایی بر سر میز مذاکره ترجمه کند و یا به اصطلاح آن‌ها را نقد کند.

البته نباید از نظر دور داشت که انتهای این مسیر هنوز معلوم نیست. توافق هنوز قطعی نشده، جزئیات حساس به آینده واگذار شده و احتمال به هم خوردن کل فرآیند را نمی‌توان منتفی دانست. اما همین «نامعلوم بودن پایان» نباید دستاویزی شود برای آنکه آنچه تاکنون به دست آمده، پیشاپیش زیر سایه‌ی روایت شکست برود. داوری منصفانه آن است که میان «ارزیابی انتقادی و واقع‌بینانه» از یک توافق، و «برسازی تحقیرآمیز» از آن، مرز روشنی بکشیم.

اقتصاد سیاسی ذلت‌سازی

اکنون به سوالی می‌رسیم که دال مرکزی نوشتار حاضر می‌باشد: چه کسانی، چه کانون‌هایی و چرا از بر ساختن روایت ذلت سود می‌برند؟ پاسخ، بدون آنکه نیازی به فرافکنی یا اتهام‌زنی بی‌پایه مالوف باشد، در منطق رقابت سیاسی نهفته است. هر دولتی که توفیقی دیپلماتیک کسب کند، آن توفیق را به سرمایه‌ی سیاسی بدل می‌سازد. و رقبای آن دولت، طبیعتاً انگیزه دارند تا پیش از تبدیل شدن توفیق به سرمایه، آن را بی‌اعتبار کنند. ساده‌ترین راه بی اعتبارسازی نیز همانا چسباندن برچسب «عقب‌نشینی» و «خفت» به هر توافق است. نشانه‌های این پویا را همین روزها می‌توان دید؛ آنجا که در پی یک گفت‌وگوی تلویزیونی درباره‌ی سرنوشت محاصره‌ی دریایی و تنگه هرمز، موجی از اعتراض و شعار علیه دستگاه دیپلماسی شکل گرفت. تکرار همان الگوی برجام در برابر چشمان ماست: باز هم تریبونی رسمی و باز هم برسازی شتاب‌زده‌ی حقارت.

نکته‌ای که باید با دقت و بدون اغراق بیان شود این است: این‌گونه روایت‌سازی، فارغ از نیت بر سازندگان، در عمل با منافع راهبردی رقبای منطقه‌ای ایران و در راس آنها دولت تتانیا هو هم‌سو می‌افتد. منطق ماجرا روشن است؛ کابینه‌ای که سال‌ها کوشیده است هر گشایش دیپلماتیک میان تهران و واشینگتن را ناکام بگذارد، بیش از هر چیز از آن سود می‌برد که این تفاهم در داخل ایران همچون «ذلت» جا بیفتد، اعتبارش فروریزد و امکان تداومش از میان برود. از این رو لازم نیست کسی را به مزدوری آشکار متهم کنیم تا این هم‌سوئی را ببینیم؛ کافی است بپرسیم آنچه از برسازی حقارت در داخل برمی‌خیزد، در نهایت به کام چه کسی می‌ریزد و آسیاب چه کسی را می‌چرخاند. آن کنشگر داخلی که آگاهانه یا ناآگاهانه در این مسیر گام برمی‌دارد، خواه‌ناخواه نقشی را ایفا می‌کند که تل‌آویو سال‌ها در آرزوی ایفایش بوده است. وظیفه‌ی فضای نخبگانی و دانشگاهی آن است که این هم‌سوئی منافع را بی‌پرده تحلیل و آشکار کند، تا چنین تحولاتی نتوانند بی‌هزینه و بی‌چالش پیش بروند.

در دفاع از یک روایت متوازن

راهبرد پیشنهادی این یادداشت، نه تبلیغ یک‌سویه و نه پنهان‌کاری است؛ بلکه پاسداشت یک روایت صادقانه و در عین حال متوازن است. روایتی که از یک‌سو دستاوردهای واقعی را بزرگ‌نمایی نمی‌کند و از سوی دیگر، آنها را زیر آوار بدبینی و ذلت‌سازی مدفون نمی‌سازد. چنین روایتی سه مؤلفه دارد: نخست، صداقت درباره‌ی آنچه به دست آمده

و آنچه هنوز نامعلوم است؛ دوم، پرهیز از زبان خفت و شکست در توصیف نتایج یک ایستادگی پرهزینه؛ و سوم، شفافیت درباره‌ی اینکه چه نیروهایی از تخریب این توافق منتفع می‌شوند.

تاریخ جمهوری اسلامی به ما هشدار می‌دهد که هزینه‌ی غفلت از این میدان، گزاف است. اگر بار دیگر اجازه دهیم که برسازی ذلت بر فضای عمومی چیره شود، نه تنها ثمره یک فرایند دشوار دیپلماتیک را بر باد خواهیم داد، بلکه به دست خود همان روایتی را خواهیم ساخت که رقبای منطقه‌ای کشور سال‌هاست در پی القای آن هستند. عزت و ذلت، چنان که پیشتر ذکر شد، تا حد زیادی در زبان و روایت ساخته می‌شوند و این یعنی پاسداشت عزت ملی، پیش از آنکه وظیفه‌ای در میدان نبرد یا پشت میز مذاکره باشد، رسالتی است در میدان معنا و در مسئولیت‌کسانی که قلم و تریبون در دست دارند.